

- ۱ شما برای کارگران چه کردید؟
- ۲ بگن شرح تمام
- ۳ سازمان تماماً آمریکایی
- ۴ چه چیزی از حاکم بودن ولی معصوم بالاتر است؟



طرح‌های کوتاه‌مدت، غفلت‌های بلندمدت

شما برای کارگران چه کردید؟

جناب وزیر محترم کار و رفاه در جلسه اخیر با دانشجویان برای چندین و چندمین بار از افزایش حقوق سال ۱۴۰۰ کارگران گله کردند. افزایش ۵۷ درصدی دستمزد کارگران یک نتیجه مشخص داشت که تقریباً عموم کارشناسان به آن باور دارند و آن هم جلوگیری از اعتراضات خیابانی کارگران است. اما برخی با تأکید بر اینکه افزایش حقوق باعث افزایش تورم و کاهش اشتغال می‌شود، همچنان بر طبل عدم افزایش حقوق کارگران می‌کوبند. باید توجه داشت که تورم حاصل پیشی گرفتن نرخ تقاضا بر نرخ عرضه است؛ لاجرم «افزایش دستمزد» تنها در صورتی می‌تواند تورم ایجاد کند که «تقاضای اضافی و مازاد» به وجود بیاورد، این در حالی است که دستمزد فعلی کارگران کفاف هزینه‌های آنها را نمی‌دهد و اگر حقوق کارگران افزایش قابل توجه پیدا نکرده بود، معیشت کارگران با مشکلات جدی‌تری مواجه می‌شد و کاسه صبر آن‌ها سرریز می‌کرد. البته برای ایشان که به اذعان خودشان حقوق «۵ میلیون تومانی وصول می‌کنند، سخت است درک اینکه چگونه می‌توان با حقوق اداره کار امورات زندگی خود را گذراند.

از طرفی حالا که برخی آمارهای مربوط به اشتغال منتشر شده، زمان مناسبی برای رسیدن به پاسخ این پرسش است که «افزایش ۵۷ درصدی دستمزد

نقطه کور حکمرانی

بودجه سال ۱۴۰۳ به نزدیک ۴۰۰ همت رسیده است. این وابستگی به منابع بودجه حاکی از بحران فراینده صندوق‌ها در کسب درآمد (منابع) است. ۲. با بررسی سازمان تأمین اجتماعی مشاهده می‌شود که در سال ۱۴۰۲، بیش از ۵۰ درصد منابع آن از طریق دریافت حق بیمه تأمین شده و بیش از ۳۰ درصد آن نیز از طریق دریافت تعهدات خود از دولت بوده است. سهم سایر درآمدها از جمله سرمایه‌گذاری و فروش دارایی نیز بسیار ناچیز بوده است. در سمت مصارف نیز بیش از ۶۰ درصد منابع صرف رفع تعهدات قانونی (حقوق و دستمزد) شده است؛ بنابراین، واضح است که منظور از «ناترازی»، تراز نبودن منابع و مصارف صندوق‌ها و ترکیب و کیفیت نامناسب این دو است. همچنین منظور از «تقویت توان» به طور عمده دسترسی به منابع پایدار، پرداخت تعهدات قانونی و کاهش سهم آن‌ها از کل مصارف و کاهش وابستگی به بودجه عمومی است؛ بنابراین برای جمع‌بندی این قسمت باید گفت که این ناترازی نسبتاً عمیق بوده و حداقل از یک دهه گذشته به طور فزاینده‌ای رشد کرده است. مقدمه سوم بحث ما این است که به‌طور کلی، دولت‌های جمهوری اسلامی دارای یک خصلت بوده‌اند و آن: کوتاه نگری، پروژه محوری، هدف قراردادن «بقا و گذران امور» و نداشتن برنامه و استراتژی توسعه بومی است. با بررسی مجموع تصمیمات دولت‌های مختلف و البته پی‌جویی روند تاریخی متغیرهای اصلی اقتصادی به

در روز ۲۸ آبان و در حین بررسی برنامه هفتم توسعه در مجلس، تصمیمی درباره صندوق‌های بازنشستگی گرفته شد. این تصمیم، مطابق آنچه در بند الحاقی بند «ح» ماده ۲۹ لایحه برنامه

هفتم توسعه آمده، به منظور «کاهش ناترازی صندوق‌های بازنشستگی و تقویت توان صندوق‌ها» اتخاذ شده است. ورود به جزئیات این تصمیم هدف این نوشتار نیست. آنچه که برای ما اهمیت دارد، کلیت این بند الحاقی است که طی آن، سن بازنشستگی به طور مشروط و برای گروه‌های سنی مختلف، افزایش یافته است. بنابراین مقدمه اول بحث ما این است که دولت جهت کاهش ناترازی صندوق‌های بازنشستگی و تقویت توان صندوق‌ها، تصمیم به افزایش بازنشستگی (با کیفیتی که در لایحه برنامه هفتم توسعه آمده) گرفته است. سؤالی که در ابتدا پیش می‌آید این است که «ناترازی صندوق‌های بازنشستگی» و «تقویت توان صندوق‌ها» به چه معناست؟ از آنجایی که هدف این نوشتار تحلیل این موارد نبوده تنها به دو مطلب اشاره می‌شود:

۱. طبق گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، وابستگی صندوق‌های بازنشستگی به منابع بودجه عمومی کشور در سال ۱۳۹۳ کمتر از ۵۰ همت بوده در حالی که این رقم در



سرمقاله



امام روح الله

هر کاری می‌خواهید بکنید. ما را نترسانید از اینکه ما نظامی می‌آوریم. ما نظامی‌های شما را اینجا دفنشان می‌کنیم. و ما را نترسانید از اینکه به شما برای خاطر انسان دوستی گرسنگی می‌دهیم تا بمیرید. نخیر، این طور نیست، روزی ما با خداست. و ما قدرت این را داریم که از این زمین خدا روزیمان را بیرون بیاوریم.

صحیفه امام، جلد ۱۱، صفحه ۲۵۹ و ۲۶۰

بکن شرح تمام

تأملی مختصر راجع به پرونده چای دبش

واقعیت ماجراست و این همان اصل مفقوده‌ای است که در پرونده فساد چای تا این لحظه به‌صورت عمومی، علنی و افشاءکننده صورت نگرفته و وجود روایات ضدونقیض از دستگاه‌های اجرایی و قضایی موجبات تشدید این موضوع را در سایر زمینه‌ها فراهم می‌کند. آنچه بر این مسئله دامن زده، این است که در جامعه ما ادراک فساد و واقعیت فساد تطابقی با هم ندارد و این نتیجه همان روایت نادرستی است که نوزاد نامشروع برداشت‌های خطرناک را به دنیا می‌آورد. مسئولان دولتی در واکنش به این ماجرا، یکی از بازرسان دفتر ویژه رئیس‌جمهور را کاشف این فساد دانستند که در ادامه فرایندهای پیگیری، شصت مدیر متخلف از سمت خود برکنار شدند. از سویی دیگر رئیس قوه قضاییه بیان کرد که هیچ‌کدام از این شصت نفر جز مدیرعامل شرکت دبش به دستگاه قضایی معرفی نشده است. این پراکنده‌گویی متناقض باعث می‌شود تا زنجیره شکل‌گیری ادراک عمومی ناقص بماند و موجب فرسایش امید عمومی در مردم شود.

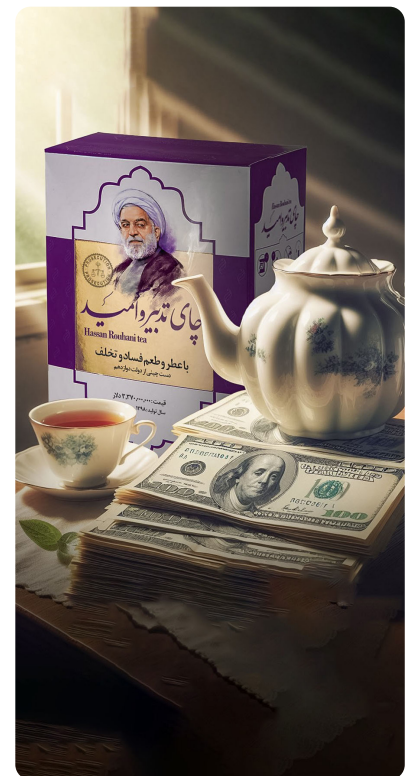
در بند هشتم بیانیه مبارزه با فساد اقتصادی ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری آمده: «با این امر مهم و حیاتی نباید به‌گونه‌ای شعاری و تبلیغاتی و تظاهرگونه رفتار شود. بجای تبلیغات باید آثار و برکات عمل، مشهود گردد. به دست‌اندرکاران این مهم تاکید کنید که بجای پرداختن به ریشه‌ها و ام‌الفسادها به سراغ ضعف و خطاهای کوچک نروند و نقاط اصلی را رها نکنند. هرگونه اطلاع‌رسانی به افکار عمومی که البته در جای خود لازم است، باید به‌دور از اظهارات نسنجیده و تبلیغاتی و حفظ آرامش و اطمینان افکار عمومی را در نظر داشته باشد.» با بررسی این ماده، ضعف قوای سه‌گانه در لیبیک‌گویی به این رهنمود تلاشی مشهود می‌شود که عدم انسجام فکری و خبری دستگاه‌ها در پوشش و اطلاع‌رسانی این موضوع، پریشانی افکار عمومی و فضای تشدیدکننده از این روایت را به دنبال خواهد داشت.

همه چیز از آن صبح ابری خزان شروع شد. در گیرودار اخبار بازگشت ازدهای رنگی از ترکیه، تحلیل و نشست‌هایی از قطعه جدید و ضد فرهنگی تمام‌عیار از خواننده میتدل، تحلیل کوچ‌بازاری از دربی پایتخت و فرایند اجرایی انتخابات مجلس سیزدهم، ناگهان افشای خبری از یک پرونده فساد، نبض تمام خبرگزاری‌ها و سایت‌های رسانه‌ای داخل و خارج را در دست گرفت. بعضی از تیرها، تبدیل به میدان تسویه‌حساب‌های سیاسی احزاب شد و هر کدام به دنبال شریک دزد و رفیق قافله می‌گشتند.

از آن طرف رقابتی بین برخی از نهادهای رسمی و دولتی شکل گرفت که کدام زودتر چاله مار را کشف کرده‌اند؟ اما واقعیتی در این جدل‌ها و هیاهوها ذبح شد و آن هم چیزی نبود جز: روایتی شفاف و دقیق از این پرونده فساد فقدان این اصل و تأخیر دستگاه‌های مربوطه در روشن‌سازی ابعاد ماجرا باعث شد تا عنان روایت به دست کسانی بیفتند که تشنه‌به‌خون نظام و مردم هستند؛ آن هم با روکشی از دروغ، بزرگ‌نمایی و لجن‌پراکنی موضوعی که تازه نیست و هر بار دشمن با به دست‌گرفتن خط روایت در مسائل مختلف و ارائه اخبار دست اول تحریف شده سعی در بزرگ‌نمایی بی حد و اندازه دارد. دست‌کاری روایت مهم‌تر از دست‌کاری خود واقعیت است، به این دلیل که برداشت‌هایی شکل می‌دهد که اصلاح‌پذیر نیست. حوادث تلخ آبان‌ماه نود و هشت، مؤید این تحریف‌سازی روایت‌هاست. مقام معظم رهبری (روحی فداه) در سال ۱۳۸۰ پس از تراکم فسادهای مالی و اقتصادی در اواخر دهه هفتاد، اقدام به ابلاغ فرمان هشت‌ماده‌ای به سران قوا درباره مبارزه با مفاسد اقتصادی کردند. نکته‌ای که خود ایشان قبل از ابلاغ این بیانیه دائماً متذکر می‌شدند بیان این اصل بود: شکستن محاصره رسانه‌ای و تبلیغاتی و جهت‌دادن خط صحیح روایت از اتفاقات یعنی آنچه که به‌عنوان یک اصل تخلف‌ناپذیر باید در رشته مبارزه با فساد جای گیرد، تبیین و روشن‌سازی از

موجب تعدیل نیرو توسط کارفرما می‌شود یا خیر؟" برخلاف اظهارنظرهای اولیه برخی، طبق داده‌های مرکز آمار ایران تعداد شاغلان بخش خدمات رکورد قبل از کرونا را شکست. تعداد شاغلان بخش خدمات کشور برای اولین بار در زمستان ۱۴۰۱ به ۶/۱۲ میلیون نفر رسیده بود که این تعداد، بالاترین تعداد شاغلان این بخش تا آن موقع بوده است، به‌طوری که تا قبل از شیوع کرونا بالاترین تعداد شاغلان این بخش حدود ۲/۱۲ میلیون نفر تا سال ۱۳۹۸ بود.

خلاصه اینکه اگر حقوق کارگران افزایش پیدا نمی‌کرد، شاید اتفاقات تلخی در راه بود و ای‌کاش مسئولین به‌جای نقد گذشتگان به ارائه کارنامه خود می‌پرداختند و می‌گفتند برای بهبود معیشت کارگران چه کرده‌اند؟



ادامه از صفحه ۱ این مطلب خواهیم رسید که بسیاری از مشکلات در کشور ماهیت نهادی - تاریخی به خود گرفته‌اند. خصلت فوق‌الذکر باعث شده است تا بسیاری از مشکلات یا با به‌کارگیری راه‌حل‌های نامطلوب تشدید شوند و یا اساساً بسیاری از آنها تا قبل از رسیدن به «بحران» بدون حل باقی بمانند. نکته قابل تأمل این است این خصلت باعث شده است تا: ۱. امکانات، دامنه اثرگذاری و قدرت حل مسئله دولت به‌مرور محدود بشود؛ زیرا هر انتخابی در گذشته، به‌عنوان قیدی بر انتخاب آینده ظهور پیدا می‌کند.

۲. هر راه‌حل و ابزاری که دولت انتخاب می‌کند، نتواند در آینده از همان ابزار استفاده کند؛ زیرا آن ابزار از کارکرد خود افتاده است.

۳. ربط و نسبت میان اقدامات دولت مشخص نباشد و بلکه اساساً ربط و نسبتی وجود نداشته و بعضاً تصمیمات متناقض و تضعیف‌کننده در کنار هم قرار بگیرند. این مسئله باعث می‌شود که دولت روابط میان بخش‌های مختلف اقتصادی را درک نکرده و نتواند از مزیت اثرات سرریز و جانبی بهره‌بردار. یک نتیجه این نگرش، برنامه‌ریزی جدا برای هر بخش است. ۴. دولت نتواند میان اهداف خود اولویت‌بندی کند و اولویت‌های اساسی را برگزیند. راه دیگری که دولت انتخاب کرده این است که می‌خواهد تمام کارهای خوب را با هم انجام بدهد؛ اما نهایتاً محدود کارهای خوبی را به مقصد می‌رساند. این مسئله زمانی بغرنج می‌شود که مطابق محور ۱، امکانات دولت نیز به مرور محدودتر می‌شود. ۵. دولت فکر کند که می‌تواند مسائل را به‌صورت تک‌مرحله‌ای و صرفاً با یک اقدام حل کند حال آنکه هر اقدام دولت (در صورت مطلوب بودن) یک قدم برای حل مسئله است. آثار دیگری را نیز می‌توان به این موارد اضافه کرد که در این مقال نمی‌گنجد. به‌عنوان جمع‌بندی مقدمه سوم باید گفت که خصلت فوق‌الذکر به‌طور کلی توانایی حل مسئله دولت‌های جمهوری اسلامی را به‌شدت تضعیف کرده است. با کنار هم قراردادن این سه مقدمه و فارغ از مسائل فنی افزایش سن بازنشستگی و نحوه تصمیم‌گیری و اعلام آن باید گفت که: ۱. اکتفا به افزایش سن بازنشستگی مشکلات صندوق‌ها به قطع حل نخواهد کرد و دو هدف مدنظر دولت به سرانجام نخواهد رسید.

۲. صرف افزایش سن بازنشستگی اگر چه می‌تواند جزء «حق بیمه» منابع صندوق‌ها را افزایش دهد اما نخواهد توانست کیفیت نامناسب منابع آنها را تصحیح کند؛ بلکه اگر اقدامات دیگری انجام نشود، مصارف صندوق‌ها خصوصاً از ناحیه «تعهدات قانونی» افزایش پیدا خواهد کرد.

۳. در صورت عدم موفقیت دولت در ایجاد بهبود نسبی در عملکرد صندوق‌ها، ابزار سن بازنشستگی در آینده از کارایی لازم خواهد افتاد.

۴. بی‌توجهی به سایر عوامل مؤثر بر عملکرد صندوق‌ها و بر زندگی اعضای آنها مانند تورم، نااطمینانی، امنیت اقتصادی و... افزایش سن بازنشستگی را به ضد خود تبدیل خواهد کرد. پس راه‌حل چیست؟ راه‌حل اساسی تغییر نگرش دولت است بدین صورت که کوتاه‌نگری، پروژه محوری، هدف قراردادن «بقا و گذران امور» و نداشتن برنامه و استراتژی توسعه به آینده‌نگری و هدف قراردادن «توسعه» تبدیل شود که این مهم تنها ذیل یک تفکر فرابخشی میسر خواهد شد.



سازمان تماماً آمریکایی

همچنین در سفر دوم آقای رئیسی به مسکو و دیدار وی با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور این کشور، ایشان ضمن ابراز امیدواری از توسعه همکاری‌های طرفین در انرژی، کشاورزی، آموزش و... به موضوع فلسطین و غزه پرداختند. آقای رئیسی گفت: «مایه تأسف است که بیش از ۶ هزار کودک به دست رژیم صهیونیستی کشته شده‌اند. حتی غم‌انگیزتر از این واقعیت این است که همه این جنایات توسط ایالات متحده و کشورهای غربی حمایت شده است. تأسف‌بارتر، این است که سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های حقوق بشر کارایی خود را از دست داده‌اند و این در مقابل چشمان جامعه بین‌المللی اتفاق می‌افتد.» آری دیگر سازمان ملل هویت اصلی خود را فاش کرده است و بر همگان روشن شده است که کارکرد آن چنانی از خود ندارد و رنگ و بویی آمریکایی به خود گرفته است و صرفاً محلی شده است که هر سال تمام کشورها، جلساتی بگذارند و دور هم باشند و شورای امنیتش هم هر قطعنامه‌ای که انسان‌دوستانه باشد بدهد، و هر بار هم توسط یکی از اعضای دائمی آن، به نام ایالات متحده آمریکا، وتو شود و کسی هم حق نصیحت و تذکر به آن را نداشته باشد.

این مورد به‌وضوح در جلسه اخیر و جلسات قبلی شورای امنیت سازمان ملل پدیدار گشته است. قطعنامه پیشنهادی امارات متحده عربی که برای برقراری آتش‌بس انجام شده بود، علی‌رغم کسب ۱۳ رأی موافق و یک رأی ممتنع انگلیس، با رأی منفی آمریکا و از طریق حق وتو، باعث برگشت این قطعنامه شد. همین مورد نیز باعث شده است که نفرت بین‌المللی از عملکرد دولت صهیونیستی آمریکا روز‌به‌روز در حال افزایش باشد.

کشورهای مختلف نیز باید هوشیاری خود را در این زمینه افزایش دهند تا بتوانند ساختار دست‌نخورده سازمان ملل را تغییر دهند و آن را از دست یک عضو خاطی‌ای همچون آمریکا خارج کنند و اجازه دستور سیاست‌گذاری بر این سازمان را از آمریکا گرفته و بین سایر کشورها پخش کنند و خودکامگی آمریکا را از بین ببرند.

داستان از آنجا شروع شد که پس از پایان جنگ جهانی دوم، قدرت‌های آن روزگار یعنی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که در شرق و غرب عالم بودند با همراهی قدرت‌های دیگری به نام بریتانیا و فرانسه و چین که ادعای سهم‌خواهی در جنگ می‌کردند تصمیم به ایجاد یک سازمان کردند که تصمیم بگیرند دیگر جنگی رخ ندهد و یک صلحی در میان باشد و سازمانی را نیز به همین دلیل تأسیس کنند که امروزه از آن با نام سازمان ملل متحد نام می‌بریم.

به علت پایه‌گذاری آن سازمان، توسط همین کشورها، آنان خود را صاحبان اصلی این سازمان معرفی کردند و به تبع آن، خود را دارای عضویت دائم و حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل، نیز دانستند. البته بعد از فروپاشی شوروی و کاهش قدرت اعضای دیگر، این آمریکا بود که قدرت بی‌رقیب پنداشته شد و این سازمان نیز یک‌طرفه آمریکایی شد و خود آمریکا نیز در این وهم است که هنوز نیز می‌تواند فرمانروای پوشالی جهان باشد. این در حالی است که اکنون قدرت‌های جدیدی نیز در صحنه بین‌الملل حضور دارند و آنان نیز هر کدام داعیه سخن خواهی در شورای امنیت هستند. شورای امنیت سازمان ملل که طبق ماده ۲۴ منشور سازمان ملل متحد مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است، حال دچار چنان رختی شده است که در برابر یک عضو خاطی‌اش، هیچ گونه عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد. اما این شورا تا چه حد توانسته به صلح و امنیت در دیگر کشورها بپردازد و از وقوع جنگ‌ها و یا حداقل از گسترش جنگ‌ها جلوگیری کند. سازمان ملل و شورای امنیت آن، در واقع به ابزاری تبدیل شده است که خواسته‌ها و امیال آمریکا را اجابت می‌کند. همچنین با این کار خود اصول و قواعد بین‌المللی را زیر سؤال می‌برد. سازمان ملل به‌عنوان یک داور در بین دولت‌های مختلف عمل نمی‌کند و بازیچه دست قدرتمندان شده است. با این کار عملاً آمریکا است که در این محیط بین‌الملل، قواعد و قوانین بین‌المللی را به سخره گرفته است و برایش هیچ‌کدام از کشورها مهم نیست و حکم اصلی را حرف خودش می‌داند.



چه چیزی از حاکم بودن ولی معصوم بالاتر است؟

درستی بکنیم تا به خدا نزدیک شویم. در تاریخ نقل شده که حضرت زمانی لشکر هشت هزار نفره داشتند. اما تلاش می‌کردند بقیه مردم هم متوجه موضوع شوند و همراه؛ اما مردم همراهی نکردند. وقتی مردم نیامدند، امام علیه السلام همان لشکری که آمده بودند را هم به خانه فرستادند. چرا؟ چون حضرت اصرار داشت که مردم حقیقت را بفهمند و در مسیر حق مشارکت کنند. نمی‌خواستند بدون همراهی همه مردم کار را انجام دهند. ائمه مشارکت مردم را فلسفه دین و امامت و ولایت می‌داند. فقط نتیجه کار مهم نیست. فرایند رسیدن به نتیجه هم مهم است. بلکه دومی مهم‌تر است. بدون اینکه مردم به این سطح از رشدیافتگی برسند که دستورات ولی خدا را به‌عنوان تنها راه سعادت خود انتخاب کنند، گرفتن یک قریه و یک شهر چه سودی دارد؟ یادمان نرفته که معصومین علیهم السلام درگیر امیال نفسانی و شهوت قدرت نیستند؟! و برایشان حکومت از پست‌ترین چیزها هم بی‌ارزش‌تر است؟ حضرت علی علیه السلام قرار نیست حکومت کند که دامنه و قلمرو خلافت گسترش یابد. حضرت به دنبال رشد مردم هستند. رشد مردم هم با مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌ها اتفاق می‌افتد. حال به خودمان برگردیم. در مدل مدیریتی ما قرار است چه کسی رشد کند؟ فضا را برای اتخاذ تصمیمات باز گذاشته‌ایم؟ کسی حق اظهار نظر دارد یا همه فقط باید مجری دستورات ما باشند؟ اگر ما هم فقط به نتیجه ظاهری کار فکر می‌کنیم و برایمان اهمیت ندارد که در هر سازمانی که هستیم نیروهایمان چقدر رشد کرده‌اند چگونه خود را رهروی ائمه علیهم السلام می‌دانیم؟

مردم می‌دادند زمینه رشد آن‌ها را فراهم می‌کردند. مردم باید انتخاب کنند و حتی شاید غلط انتخاب کنند تا بالاخره متوجه اشتباهات گذشته بشوند و مسیر حق را فرابگیرند.

مدل مدیریتی حضرت علی علیه السلام هم مثل مدل مدیریتی پیامبر است. مدل مدیریتی پیامبر به‌گونه‌ای بود که بعد از آن حضرت، مصائب فاطمیه پیش آمد. این مدل مدیریت به همه جرئت داد و برخی از افراد سوءاستفاده کردند و شد این فاجعه‌هایی که برای تاریخ به وجود آمد و در این بین اهل بیت علیهم السلام از همه بیشتر مورد آزار قرار گرفتند. ائمه سنگین‌ترین هزینه‌ها را پرداخت کردند برای اینکه مردم بفهمند. فهمیدن مردم از هر چیزی مهم‌تر است. مردم باید جرئت تصمیم‌گیری داشته باشند. تقوای امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان اجازه نمی‌دهد که در مدیریت، جلوی این جرئت دادن را بگیرد و از مردم انتظار بصیرت و تشخیص نداشته باشد. دین ما بیشتر از اینکه دین تکلیف باشد، دین تشخیص است و مگر نه اینکه قرار است احکام اسلام به دست همین مردم در جامعه جاری شود. قرار نیست همه‌جا با دستور و معجزه کار جلو برود. به نظر می‌رسد علت اصلی مظلومیت معصومین علیهم السلام، همین تلاش برای فهمیدن مردم و اجرای آن توسط مردم است. مردم همیشه قرار نیست درست تصمیم بگیرند و در تاریخ در بسیاری از مواقع اشتباه هم تصمیم گرفتند. مشارکت‌خواهی برای این است که مردم را رشد بدهند، اصلاً فلسفه خلقت، همین است. قرار است در این نظامات دنیا، هم در بعد فردی و هم در بعد اجتماعی انتخاب‌های

تاریخ را که ورق می‌زنیم مشاهده می‌کنیم ائمه به‌قصد برخی جاها راه توفیق ظاهری را بر نمی‌گزینند و از نظر ذهن محدود ما راه را برای موفقیت دشمن باز می‌گذاشتند. اما حواسمان نیست که چرا ائمه این‌گونه جامعه را مدیریت می‌کردند. ائمه در تصمیماتشان به دنبال کدام ارزش بودند که از حاکم بودن ولی معصوم بالاتر بود؟ برای پاسخ به این سؤال باید ببینیم علت اصلی این اتفاق چه بوده؟ شاید شما هم فکر کنید که به‌خاطر عدالت امامان شیعه و تبلیغات و پول پاشی دشمن، مردم ایشان را پس زدند. اما این تصور آن‌چنان درست نیست! عموم مردم عدالت را قبول دارند و با آن همراهی می‌کنند. هرچند برخی از خواص که منافعشان به خطر افتاده، قاعداً با اجرای عدالت مخالفت می‌کنند. ولی عدل باعث بقای حکومت می‌شود نه براندازی و شکست آن! همچنین باید توجه داشت در آن زمان مهم‌ترین رسانه منبر بود و کسی مثل حضرت علی علیه السلام بهترین خطبه‌ها را می‌خواندند و در تبلیغات بسیار قوی‌تر از حاکم شام بودند. پس چرا از مردم حکومت حضرت را ضعیف می‌دانستند و پای کار استمرار آن نماندند؟ یک مدل مدیریت استعمار و دیکتاتوری است. یعنی به مردم قدرتی ندهیم، از مردم مشارکت نخواهیم و خودمان با زدوبند سیاسی با خواص، کارها را پیش ببریم. مردمی که حق هیچ‌گونه انتخابی نداشته باشند و فقط مجری دستورات و فرمایشات والیان خود باشند، همیشه در همان سطح قبلی خود می‌مانند و رشد نمی‌کنند. شیوه مدیریت ائمه علیهم السلام این‌گونه نبوده است. امامان ما با اجازه‌ای که برای تصمیم‌گیری به

شناسنامه: | مدیرمسئول: پوریا عصار | جانشین مدیرمسئول: سیدعلی رضوی دهکردی | سردبیر: علیرضا سعادت، امیر غلامی | تحریریه: امیرحسین مستقل، محمد تقی ملائی، سامان آرام‌بن، رضا عبداللهی، حسین طالبی